فصل‌نامه علمی پژوهشنامه تاریخ اسلام
سال دوازدهم، شماره چهل‌وپنجم، بهار ۱۴۰۱
مقاله پژوهشی، صفحات ۶۷-۸۸

عوامل بازیابی قدرت سیاسی عباسیان در دوره مسترشد و مقتفی (حک.۵۱۲-۵۵۵)

علی ناز لطفی میگلی[۱]
هوشنگ خسرویگی[۲]
جمشید نوروزی[۳]
یزدان فرخی[۴]

چکیده

قدرت سیاسی در اواخر دوره خلافت عباسی (۶۵۶-۴۴۷) به ویژه در دوره ناصر (حک. ۶۲۲-۵۷۵)، افزایش یافت. بازگشت قدرت سیاسی و نظامی عباسیان، بیش از آنکه وام‌دار دوره ناصر باشد، مرهون تدابیر و شرایط سیاسی دو خلیفه پیشین، مسترشد (حک. ۵۲۹-۵۱۲) و مقتفی (حک. ۵۳۰-۵۵۵) بود. مسئله این تحقیق بررسی عوامل مؤثر بر بروز تغییر در روابط خلافت و سلجوقیان در دوره این دو خلیفه است که منجر به تغییر در فرایند بازیابی جایگاه خلافت در دوره ناصر شد. پرسش مستخرج از مسئله این است که عوامل بازیابی قدرت سیاسی و نظامی عباسیان در دوره مسترشد و مقتفی چه بوده‌است؟ به نظر می‌رسد در دوره خلافت این دو خلیفه، با کاهش قدرت سیاسی-نظامی سلجوقیان به سبب دخالت قدرت‌های سوم، قدرت سیاسی و نظامی خلافت عباسی بازیابی شده بود. یافته‌های این پژوهش که با روش تاریخی و تحلیل آماری انجام شده، نشان داد که از میان شش خلیفه قبل از ناصر، سهم دو خلیفه مسترشد و مقتفی در احیای جایگاه سیاسی و نظامی خلافت از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌است. این اهمیت مرهون شخصیت و طول دوره خلافت این دو خلیفه، اختلافات درون خاندانی و ناپایداری دوره سلاطین سلجوقی بوده‌است.

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان، عباسیان، مسترشد، مقتفی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. alimigoli@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول). kh_beagi@pnu.ac.ir
۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا، تهران، ایران. j.noroozi@alzahra.ac.ir
۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. y_farrokhi@pnu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۰۱/۰۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۰۱/۰۴/۰۲

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

Factors of restoration of Abbasid political power in Mustarshid and Muqtafi period (512-555 AD)

Ali Naz Lotfi Migoli[1]
Hooshang Khosrobeigi[2]
Jamshid Noroozi[3]
Yazdan Farrokhi[4]

Abstract

Political power increased at the end of the Abbasid caliphate period (447-656), especially during the Nāṣir period (575-622). The return of the political and military power of the Abbasids, rather than being indebted to the Nāṣir period, was due to the measures and political conditions of the two previous caliphs, Mustarshid (529-512) and Muqtafi (555-530). The problem of this research is to examine the factors influencing the change in the relationship between the caliphate and the Seljūks during the period of these two caliphs, which led to a change in the process of restoring the position of the caliphate during the period of Nāṣir. The question derived from the problem is, what were the factors of restoring political and military power of the Abbasids during the period of Mustarshid and Muqtafi? It seems that during the caliphate period of these two caliphs, With the reduction of political-military power of the Seljūks due to the intervention of third powers, the political and military power of the Abbasid caliphate was restored. The findings of this research, which was conducted with historical method and statistical analysis, showed that among the six caliphs before Nāṣir, the contribution of two caliphs, Mustarshid and Muqtafi, was more important in reviving the political and military status of the caliphate. This importance is due to the personality and length of the caliphate period of these two caliphs, intra-dynasty differences and the instability of the Seljūk sultanate period.

Keywords: Seljūks, Abbasids, Mustarshid, Muqtafi.

۱ PhD Candidate, History of Islam, Payame Noor University, Tehran, Iran. alimigoli@gmail.com
۲ Associate Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran (corresponding author). kh_beagi@pnu.ac.ir
۳ Associate Professor, Department of History, AlZahra University, Tehran, Iran. j.noroozi@alzahra.ac.ir
٤ Associate Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran. y_farrokhi@pnu.ac.ir

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

درآمد

با تصرف بغداد توسط سلجوقیان در ٤٥٠، عباسیان از سیطره آل‌بویه نجات یافتند. با این حال تعارض دیرینه منافع خلافت و سلطنت موجب شد تا مناسبات بر همان روال پیشین استمرار یابد. حاصل این استمرار، تضعیف خلافت بود. اقتدار سلجوقیان تا پایان دوره ملکشاه با فرایند طرد خلفا از قدرت سیاسی، همسویی داشت. با این حال مرگ ملکشاه، به یکباره نتایج خود را در بازیابی قدرت خلافت آشکار نساخت. روند بازیابی قدرت خلفا که اوج آن در دوره خلافت الناصرلدین‌الله است، در یک دوره حدود ٨٦ ساله (٤٨٧- ٥٧٥) صورت گرفت. برخی پژوهشگران، دوره خلافت مستظهر تا پایان خلافت ناصر را دوره بازیابی قدرت سیاسی خلافت نام نهاده و آن را عمدتا مرهون اقدامات ناصر دانسته‌اند. باسورث، مسترشد و مقتفی را جزو خلفای مقتدر خوانده ولی از این حیث، ناصر را بالاتر دانسته است. بدون تردید شرایط سیاسی که منجر به این بازیابی و تغییر در استمرار روال پیشین شد به دوره خلافت المسترشدبالله و المقتفی‌لامرالله مرتبط است. مسئله این پژوهش شناسایی عوامل مؤثر در بروز تغییر در روابط عباسیان و سلجوقیان در دوره این دو خلیفه است که منجر به تغییر در فرایند پیشین و بازیابی قدرت سیاسی خلافت در دوره ناصر شد. این پژوهش با روش تاریخی و نیز بهره‌گیری از روش آماری، عوامل و بسترهای احیای قدرت سیاسی و نظامی خلفای عباسی در نیمه اول قرن ششم را شناسایی و بررسی کرده است.

پیشینه پژوهش

درباره مسئله این مقاله، پژوهشی به صورت مستقل انجام نشده‌است. مقالات موجود نیز غالبا به گزارش چگونگی روابط مسترشد با سلجوقیان توجه کرده‌اند که از این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق» از مرسلپور و اسدی (١٣٩١ش)، «روابط سلجوقیان با خلافت عباسی: با تأکید بر دوران سلطان مسعود سلجوقی» اثر آنا دردی کریمی (١٣٨٨ش)، «دور الخلیفه المسترشد بالله فی مواجهه نفوذ السلاجقه (٥١٢ – ٥٢٩ ه – ١١١٨ – ١١٣٥ م)» نوشته عبدالکریم عبده حتامله (١٤١٩)، «الخلیفه المسترشد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

بالله العباسی» از عادل محی‌الدین الآلوسی (۱۹۷۷)؛ «علاقه الخلیفه المسترشد بالله بالسلطنه السلجوقیه (۵۱۲ - ۵۲۹ هـ / ۱۱۱۹ / ۱۱۳۵م)» از حمود مضعان محارب عیال‌سلمان (۲۰۱۰م)، «إجراءات المسترشد بالله لإضعاف حکم السلاجقه وأثرها علی الخلافه العباسیه (۵۲۹-۵۱۲ هـ/۱۱۱۸-۱۱۳٤ م)» از ثامرنعمان مصطاف (۲۰۲۱). حتامله و مصطاف در مقالات خود، تلاش کرده‌اند تا اقدامات مسترشد را در مقابله با سلجوقیان به ویژه با محمود و مسعود سلجوقی بررسی کنند. این دو مقاله به بخشی از مسئله پژوهشی مقاله حاضر پرداخته‌اند اما از نظر جامعیت و نیز روش تحقیق آماری با پژوهش حاضر تفاوت دارند. این دو پژوهش در شناسایی علل، بیشتر بر اختلافات درون خاندانی سلجوقیان و حمایت‌های مردمی از خلافت تأکید کرده و عوامل دیگر را از نظر دور داشته‌اند.

روابط خلفای عباسی با سلجوقیان

مورخان خلافت عباسیان را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند: ۱- گسترش و شکوفایی: از سفاح تا واثق (حک. ۱۳۲-۲۳۲)؛ ۲- نفوذ ترکان: از متوکل تا مستکفی (حک. ۲۳۲-۳۳٤)؛ ۳- نفوذ آل‌بویه: از مستکفی تا میانه خلافت قائم (حک. ۳۳٤-٤٤۷) و ٤- نفوذ سلجوقیان: از قائم (مقارن با ورود طغرل به بغداد) تا سقوط خلافت (٤٤۷-٦٥٦؛ طقوش، ۲۹).

آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، بخشی از دوره چهارم است. این دوره تقریبا دویست ساله از نظر تقابل و تعامل خلافت و سلطنت به چند دوره کوچک‌تر قابل تقسیم است: ۱- از نیمه خلافت قائم تا مرگ مقتدی (حک. ٤٤۷- ٤۸۷) که مصادف با دوره استقرار و تثبیت سلجوقیان است؛ ۲- از مستظهر تا ناصر (حک. ٤۸۷-۵۷۵) که دوره تلاش در بازیابی قدرت خلافت و مقارن با دوره اختلافات درون خاندانی سلجوقیان است؛ ۳- دوره احیای قدرت سیاسی خلافت مقارن با ناصر (حک. ٦۲۲-۵۷۵) و در نهایت ٤- دوره واپسین خلفا از الظاهر تا سقوط بغداد (حک. ٦۲۲-٦٥٦). بازه زمانی پژوهش حاضر با بخشی از دوره دوم مطابقت دارد که شامل خلافت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

مسترشد، راشد و مقتفی است.

در یک تقسیم‌بندی دیگر، سلطنت سلجوقیان را نیز می‌توان به سه دوره تقسیم کـرد: ۱- تشکیل و تثبیت سلجوقیان از سـال ٤٢٩ تـا مـرگ ملکشـاه در ٤٨٥؛ ۲- جانشـینان ملکشاه تا انتقال مرکزیت سلجوقیان از عراق به خراسان با رهبری سـنجر در ٥١١ و در نهایت ۳- ادامه سلجوقیان شاخه عراق از محمودبن‌محمد در ٥١١ تا سقوط سـلجوقیان در ٥٩٠.

بازه زمانی پژهش حاضر در این تقسیم‌بندی بـا بخشـی از دوره دوم یعنـی از آغـاز سلطنت برکیارق و ادامه سلجوقیان شاخه عراق منطبق است و در مجموع سال‌های ٤٨٧ تا اوایل دوره طغرل و مقارن با شروع خلافت ناصر در ٥٧٥ را در بر می‌گیرد.

جدول شماره۱: تطبیق سال‌های خلافت عباسیان و سلطنت سلجوقیان از مستظهر(٤٨٧) تا آغاز خلافت ناصر (٥٧٥)[1]

خلیفه	طول‌دوره‌خلافت به‌سال	سلطان	تعداد جابجایی سلاطین
مستظهر	٢٤	برکیارق (حک. ٤٨٧ – ٤٩٨) محمد (حک. ٤٩٨- ٥١١) سنجر در خراسان (حک. ٤٩٠-٥٥٢)	٣
مسترشد	١٧	ادامه هم‌زمان حکمرانی سنجر و تابعیت سلجوقیان عراق از او محمودبن‌محمد (حک. ٥١١-٥٢٥) داودبن‌محمود (حک. ٥٢٥-٥٢٦) طغرل‌بن‌محمد (حک. ٥٢٦-٥٢٩) مسعودبن‌محمد (حک. ٥٢٩-٥٤٧)	٤
راشد	١	ادامه مسعود	٠

۱. طول دوره خلافت به استناد گزارش‌های کتاب *الکامل* اثر ابن اثیر محاسبه شده‌است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

مقتفی	٢٤	ادامه مسعود ملکشاه‌بن‌محمود (حک. ٥٤٨-٥٤٧) محمدبن‌محمود (حک. ٥٤٨ -٥٥٥) سلیمان‌بن‌محمد (حک. ٥٥٥-٥٥٦)	٣
مستنجد	١١	ادامه سلیمان	٠
مستضیء	٩	ادامه سلیمان ارسلان‌شاه‌بن‌طغرل (حک. ٥٥٦-٥٧١) رکن‌الدین‌طغرل (حک. ٥٧١-٥٩٠)	٣

عوامل بازیابی قدرت سیاسی عباسیان

١- طولانی بودن دوره خلافت

طول دوره حکمرانی از عوامل مهم در تثبیت قدرت سیاسی است. بر همین اساس اولین عامل در بررسی و مقایسه جایگاه شش خلیفه مورد بررسی، معطوف به طول دوره خلافت است. همان گونه که در جدول و نمودار شماره یک دیده می‌شود، بیشترین طول حکمرانی در بین شش خلیفه این دوره متعلق به مستظهر (٢٤ سال)، مقتفی (٢٤ سال) و مسترشد (١٧ سال) است. رتبه‌بندی خلفای این دوره از نظر طول دوره به ترتیب عبارتند از: مستظهر، مقتفی، مسترشد، مستنجد، مستضیء و راشد. نمودار شماره یک نشان می‌دهد که صرفا سهم سه خلیفه، از نظر طول دوره از میانگین دوره (حدود ١٤ سال) بیشتر است. همچنین نمودار شماره دو نشان می‌دهد که دوره چهار خلیفه نخست، حدود ٧٧ درصد سال‌های این دوره را به خود اختصاص داده‌است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

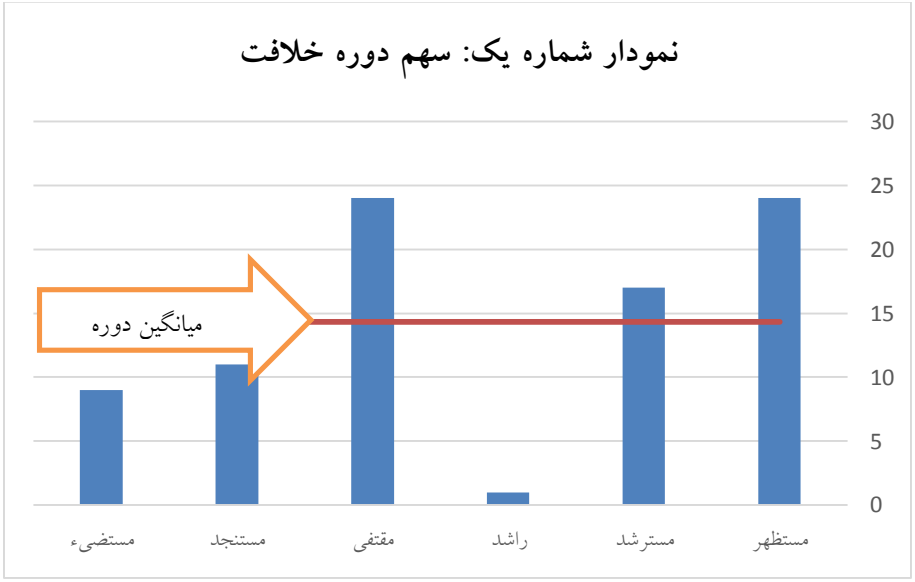

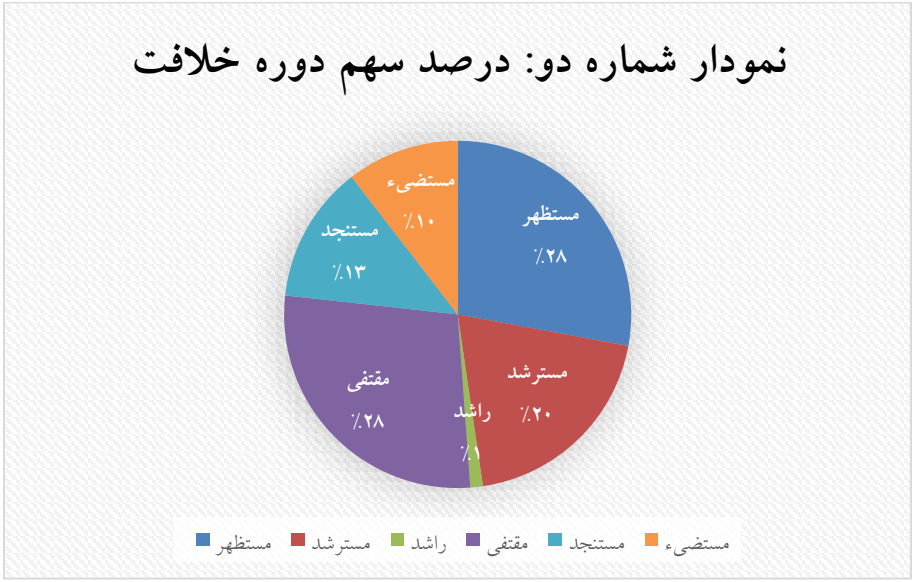

دوره مستظهر گرچه از نظر طول دوره همسان با مقتفی است ولی به دلایلی که گفته خواهد شد، نتوانست از این حیث سهم مناسبی را در بازیابی قدرت سیاسی و نظامی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

خلافت به خود اختصاص دهد. همان گونه کـه باسـورث («برآمـدن سـلجوقیان»، ۹۸) اذعان دارد، ادوار طولانی خلافت مسترشد و مقتفی، مصادف با تغییرات پیاپی سلاطین بود و این امر زمینه‌ساز اعتلای خلافت شد. طول دوره خلافت در کنار دیگر عوامل، به مسترشد و مقتفی فرصت داد تا بتوانند زمینه‌های احیای قدرت سیاسی خلافت را فراهم آورند.

۲- اختلافات درونی سلجوقیان

تعدد حکمرانان معاصر با دوره خلافت شش خلیفه مورد نظر و بـه نوشـته بنـداری (۲۸۲)، دل‌مشغولی‌های آنان با یکدیگر، از جمله عواملی بود که زمینـه بازیـابی قـدرت خلفا را فراهم آورد. جابجایی پرتکرار سلاطین نشان دهنده ضعفی است که بر سـاختار سیاسی قدرت خاندان سلجوقی وجود داشت (جـدول شـماره یـک). ایـن امـر نشـان می‌دهد که ضعف و افزایش جابجایی سلاطین، با افزایش توان سیاسی و نظـامی خلفـا هم‌خوانی دارد.

در جدول شماره یک، جابجایی قدرت در خاندان سلجوقی، نشان داده شد. معاصر با دوره هر یک از خلفای مستظهر، مسترشد، مقتفی و مستضیء، سـه سـلطان از گردونـه قدرت حذف شدند. به نظر می‌رسد، در دوره مستظهر به دلیل پابرجـایی تـأثیرات دوره سه سلطان نخست سلجوقی و نیز مشکلات خلفا، امکان بهره‌منـدی از فضـای موجـود برای عباسیان میسر نشد. در دوره مستضیء نیز به دلیل کوتاهی دوره خلافت و تقـارن آن با توسعه طلبی خوارزمشاهیان، ظاهراً امکان بهره‌مندی از شرایط موجود میسر نشـد؛ ولی در دوره مسترشد و مقتفی، این محدودیت‌ها نبود و کثرت جابجایی‌های سـلاطین، فرصت مناسب را برای بازآفرینی قدرت خلافت فراهم آورد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

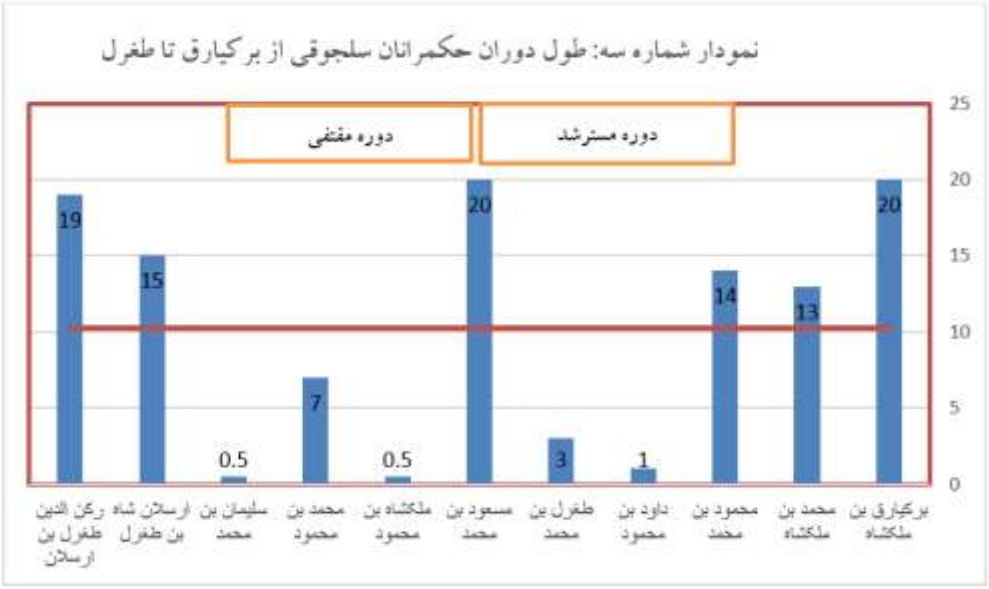

نمودار شماره سه شدت جابجایی قدرت در خاندان سلجوقیان را بر اساس میزان پایداری حکومت آنان نشان می‌دهد. میانگین پایداری در قدرت، کمتر از ده سال است.[1] از یازده سلطان، داود، ملکشاه‌بن‌محمود و سلیمانشاه کمتر از شش ماه،[2] طغرل‌بن‌محمد سه سال و محمدبن‌محمود نیز هفت سال حکومت کردند. شش تن دیگر بین دوازده تا بیست سال حکومت داشتند. این بررسی نشان می‌دهد که میانگین سنوات حکمرانی سلاطین حدود نه سال و کمتر از میانگین دوره شش خلیفه (حدود ١٤ سال) است (نمودار شماره یک و سه). در این تحلیل آماری، نکته حائز اهمیت این است که کلیه سلاطینی که کمتر از میانگین دوره حکمرانی و غالبا چند ماه تا هفت سال حکومت داشتند، معاصر با دوره خلافت مسترشد و مقتفی هستند. این بدین معنی است

[1]. سال‌های حکمرانی، بر اساس *سلجوقنامه* ظهیری، *راحه الصدور* راوندی، *العراضه فی الحکایه السلجوقیه* اثر حسینی، *تاریخ آل‌سلجوق در جامع التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله، *سلسله‌های اسلامی جدید* اثر باسورث و *دولت‌ها و سلسله‌های حاکم بر قلمرو اسلام* از سید صادق سجادی استخراج و تنظیم شده‌است.

[2]. حسینی (۱۱۷) دوره ملکشاه بن محمود را پانزده روز نوشته است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

که مستعجل بودن دوره حکمرانی این سلاطین و درگیری‌های آنان و طولانی بودن دوره حکمرانی مسترشد و مقتفی، این مجال را برای این دو خلیفه فراهم آورد تا اهداف خود را تعمیق بخشند. از سوی دیگر سلاطین تقریبا قدرتمند این دوره یعنی برکیارق، محمدبن‌ملکشاه، محمودبن‌محمد، ارسلان، طغرل‌بن‌ارسلان و مسعود، یا معاصر با دوران خلافت مسترشد و مقتفی نبودند و یا بخشی از دوره آنان معاصر با این سلاطین بود. برکیارق معاصر با مستظهر بود. ارسلان و نیز طغرل هر دو معاصر با مستضیء بودند. به نظر می‌رسد، مسعود در این میان شاید یک استثنا باشد با این حال او نیز با اواخر دوره مسترشد معاصر بود و در اواسط دوره مقتفی نیز به قتل رسید و دوره حکمرانی او، میانه جابجایی خلافت مسترشد و مقتفی بود (نمودار شماره سه).

گذشته از کوتاهی دوره حکمرانی، سلاطین سلجوقی معاصر با دو خلیفه مسترشد و مقتفی، به جز مسعود و طغرل‌بن‌محمد غالبا توانمند نبودند. ظهیری (۳۹، ۵۳، ۵۵، ٦٦، ۷۲، ۸۳)، محمود و ملکشاه را خوشگذران خوانده و سلیمان را فاقد ثبات رأی، وقار و شکیبایی دانسته و حتی داود را جزو سلاطین نیاورده است. در حالی که ظهیری بقیه سلاطین سلجوقی را با صفاتی چون «مجاهد»، «حیدر دل» و «تهمتن» یاد می‌کند. او طغرل‌بن‌محمد را شجاع خوانده که به سبب کوتاهی عمر مجال کامیابی نیافته است. راوندی (۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۵۰، ۲۵۸) نیز ضمن تأیید این گزارش‌ها، محمدبن‌محمود را با صفت «لشکردار» یاد می‌کند. در میان واپسین سلاطین، جایگاه مسعود در نظر مورخان، قابل توجه است. ابن‌اثیر (۲۰۸/۲٦-۲۰۷)، مرگ مسعود را چنین تعبیر می‌کند: «سعادت خانواده سلجوقی نیز از بین رفت» و دودمان سلجوقی دیگر جانشین شایسته‌ای نیافتند. بیشتر منابع وابسته به سلجوقیان، خصال نیکوی او را ستوده‌اند (نک. ظهیری، ٦۵؛ بنداری، ۲۷۰-۲۷۱).

۳- نقش قدرت‌های سوم

منظور از قدرت‌های سوم، قدرت‌های سیاسی و نظامی است که بر تحدید توان سیاسی و نظامی سلجوقیان در آن دوره تأثیر گذاشت و یا قدرت‌های معارض با

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

عباسیان بود که توان خود را به عنوان یک تهدید برای خلافت از دست داده بود. به نظر می‌رسد در بررسی چگونگی و چرایی احیای قدرت سیاسی و نظامی عباسیان در دوره مورد نظر، نباید نقش این قدرت‌ها را از نظر دور داشت.

در گروه اول (قدرت‌های محدود کننده سلجوقیان)، مهمترین قدرت، خوارزمشاهیان بودند. اوج درگیری‌های آتسز خوارزمشاه با سلجوقیان، معاصر با اواخر دوره مسترشد و مقتفی است (خسروبیگی، ۸۷-۱۰۶). گزارش‌ها نشان می‌دهد که مقتفی تلاش داشت تا از خوارزمشاهیان برای تضعیف سلجوقیان بهره گیرد (وطواط، ٦٩، ۷۰، ۱۹۳). خلفای بغداد به سبب آنکه از سلجوقیان، جفاها دیده بودند، «نامه نبشتند به آتسز به اغوا و تحریض طلب ملک» (شبانکاره‌ای، ۱۳۵؛ ابن‌اثیر، ۱۰/۲۵). قدرت بعدی غزها بودند. در این میان، حملات غزها نیز برای سلجوقیان دور از انتظار بود (ابن‌اثیر، ٢٤٢/٢٦-٢٤٦). اسارت سنجر به دست غزها، در تضعیف سلجوقیان تأثیر داشت. حمله غزان نیز معاصر با دوره مقتفی بود. دیگر قدرت کاهنده توان سلجوقیان، گرجی‌ها بودند. گرجیان به رهبری داود چهارم باگراتیونی (حک. ۱۰۸۹-۱۱۲۵م/٤٨١-٥١٨)، در حال پیشروی به سوی قلمرو مسلمین بودند. حکومت داود، از دوره‌های احیای قدرت گرجیان بود که معاصر با محمودبن‌محمد و مسترشد است. با این حال، حملات گرجی‌ها برای سال‌های بعد یعنی تا دوره مقتفی با شدت ادامه داشت. بار مقابله با گرجیان بیشتر بر دوش ایلدگز از اتابکان سلجوقی بود. در نهایت ایلدگز در واپسین سال‌های عمر خود توانست، گرجیان را آرام سازد (حسینی، ۱۸۳؛ خسروبیگی و همکاران، ۷۱-۸۸). در حقیقت موفقیت ایلدگزیان بر گرجیان، سال‌ها پس از مرگ مقتفی رخ داده بود.

در گروه دوم (قدرت‌هایی که تهدیدکنندگی خود را در برابر خلافت عباسی از دست داده بودند)، می‌توان به خاندان بنی‌مزید (٤٠٣-٥٤٥) اشاره کرد که در حله مستقر بودند. آنها سال‌ها توسط سلجوقیان علیه خلافت استفاده می‌شدند. صدقه سیف‌الدوله (حک. ٤٧٩-٥٠١) چهارمین حکمران بنی مزید، بعد از مرگ ملکشاه، از نزاع مدعیان سلجوقی استفاده کرد و نفوذ خود را گسترش داد ولی در نهایت در این نزاع‌ها، کشته شد (ابن‌اثیر، ٥٠/٢٤). این دوره، آغاز زوال بنی‌مزید است (ابن خلدون، ٤٠٩/٣؛

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

حسینی، ۱۳۹– ۱٤۲). در نهایت این خاندان در ٥٤٥ توسط آل‌زنگی منقرض شدند. دوره ضعف بنی‌مزید همزمان با دوره مسترشد و مقتفی بود، از این‌رو بازدارندگی خود را برای خلافت از دست داده بودند. در میان قدرت‌های محلی، عمادالدین زنگی (متوفای٥٤١) بنیانگذار حکومت اتابکان زنگی، بیشترین چالش را با مسترشد داشت. با این حال دل مشغولی‌های او در فتوحات شام و درگیری‌های او با سلجوقیان و نیز صلیبی‌ها، نه تنها دوره این چالش را برای عباسیان طولانی نساخت، بلکه برخی از رفتارهای عمادالدین در سال‌های بعد نشان داد که او تلاش دارد تا از مسترشد دلجویی کند (ابن‌اثیر، ١٥٦/٢٥، ٢٢٧). در هر حال، از گزارش‌های منابع این گونه استنباط می‌شود که آغاز چالش عمادالدین و مسترشد را باید زمانی دانست که محمودبن‌محمد سلجوقی، عمادالدین را مأمور مقابله با سپاهیان اعزامی خلیفه کرد و وی توانست سپاه بغداد را شکست دهد (ابن‌اثیر، ٩٤/٢٥). محمود به پاداش این اقدام، در ٥٢١، او را مقام شحنگی بغداد داد تا شاید خلیفه را آزار دهد. کسب حکمرانی موصل، دوره شحنگی او را در بغداد کوتاه ساخت (ابن‌اثیر، ٢٥/ ١٠٣، ١١٥). سال‌ها بعد، خلیفه شکست خود را از عمادالدین تلافی کرد. در ٥٢٦ خلیفه و متحدانش که از رقبای مسعود سلجوقی بودند، توانستند، عمادالدین را که اکنون متحد مسعود بود، شکست دهند (همان، ١٦٧/٢٥). این رویداد را باید آخرین رفتار خصمانه عمادالدین با خلیفه تلقی کرد. از دیگر قدرت‌هایی که تهدیدکنندگی خود را در برابر خلافت عباسی از دست داده بودند، صلیبیون بودند. اولین جنگ صلیبی در ٤٨٨ در سال دوم خلافت مستظهر روی داد و پس از آن در دوره مسترشد و مقتفی نیز ادامه یافت. با این حال بار این جنگ‌ها بیشتر بر دوش آل‌زنگی، ایوبیان و سلجوقیان روم و شام بود و تأثیر قابل توجهی در روابط سلجوقیان عراق و خلفا نداشت. در گزارش این رویدادها، تقریبا نامی از خلیفه نیست (ابن‌اثیر، ٢٤٩/٢٣– ٢٥٥، ٢٥٨–٢٦١، ٢٧٤، ٢٩٩). گرچه در مواردی، سلجوقیان عراق، به ناچار در رویارویی با صلیبی‌ها مشارکت داشتند. از جمله اینکه محمد سلجوقی در ٥٠٩ از صلیبی‌ها متحمل شکست شده بود (همان، ١٨٢/٢٤).

فاطمیان مصر نیز به عنوان یکی از رقبای عباسیان، به دلیل اختلافات داخلی، در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

ضعف بودند؛ از این‌رو عباسیان با فراغ بال از غرب، توانستند توجه خود را به شرق معطوف سازند. بزرگترین انشقاق در خاندان فاطمی در ٤٨٧ و پس از مرگ المستنصربالله (حک. ٤٢٧-٤٨٧) روی داد که فاطمیون به دو گروه نزاری و مستعلوی تقسیم شدند. انشقاق دیگر در ٥٢٤ بعد از مرگ الامر (حک. ٤٩٥-٨٢٤) روی داد که فاطمیون به دو گروه طیبی و حافظی تقسیم شدند. این انشقاق‌ها معاصر با دوره مستظهر و مسترشد بود. این انشقاق‌ها به همراه رقابت‌های دربار فاطمیان، تجزیه بخش‌هایی از قلمرو آنان و درگیری با صلیبی‌ها، زمینه ضعف فاطمیان را فراهم کرد (میری و همکاران، ٨٩ -١١٠). در حقیقت پیش از شروع خلافت مسترشد و مقتفی، فاطمی‌ها دو انشقاق بزرگ را تجربه کرده بودند و به نظر می‌رسد در کنار دیگر عوامل، نمی‌توانستند بر برنامه‌ها و اقدامات عباسیان برای نگاه به شرق، تأثیرگذار باشند. لازم به ذکر است که خلافت آخرین خلیفه فاطمی العاضدلدین‌الله (حک. ٥٥٥-٥٦٧) هنگامی آغاز شد که مقتفی درگذشته بود.

با این همه، وجود امرای سرکش سلجوقی و حکومت‌های اتابکی اواخر دوره سلجوقیان را نباید از نظر دور داشت. این عناصر سیاسی و نظامی در تضعیف سیاسی سلجوقیان نقش داشتند و از این حیث به صورت غیر مستقیم، خلافت را در احیای قدرت، یاری کردند. از جمله هنگامی که محمدبن‌محمود در زمان مقتفی، بغداد را محاصره کرد، خلیفه، اتابک ایلدگز را تحریک کرد تا به همدان، پایتخت محمد حمله کند. اتابک که اکنون شاهزاده سلجوقی، ملکشاه‌بن‌محمود را در اختیار داشت، همدان را تصرف کرد و بر اموال محمد دست یافت. امرای سپاه به دلیل هراس از تصرف اقطاعات و اموال خود، دست از محاصره بغداد کشیدند. به اعتقاد بنداری (٣٤٢)، این اقدام مهمترین علت دفع محاصره بغداد و پیروزی خلیفه بود.

۴- نفوذ شخصیتی خلفا

از میان شش خلیفه مورد بحث، اقدامات نظامی سه خلیفه مسترشد، راشد و مقتفی قابل توجه است. مستظهر در هیچ لشکرکشی علیه سلجوقیان شرکت نکرد. مورخین به

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

نرم‌خویی او اشاره دارند (ابن‌جوزی، ۱۲/۱۷؛ ابن‌اثیر، ۲۳۷/۲٤؛ ابن‌طقطقی، ۱۳٦۰: ٤۰٤). وی چندین بار ناچار به پذیرش سلاطین سلجوقی در بغداد شد (ابن‌جوزی، ۱٤/۱۷، ۱۰۷، ۱٤٥؛ ابن‌اثیر، ۲۷۷،۲۸۳/۲۳، ۳٥۸). گزارش ابن‌جوزی (٥٤/۱۷) نشان می‌دهد که مستظهر در اختلافات برکیارق و محمود، در ٤۹۳، خطبه را از برکیارق به نام محمود تغییر داد. منابع وابسته به سلجوقیان این اقدام خلیفه را بر اساس همراهی ترکان خاتون، مادر محمود با خلیفه می‌دانند (ظهیری، ۳٥). در هر حال عمر این اقدام کوتاه بود و برکیارق مدتی بعد وارد بغداد شد (ابن‌جوزی، ٦٦/۱۷).

در دوره مسترشد، روال رویدادها متفاوت شده بود. منابع، مسترشد را خلیفه‌ای با شهامت و دلیر دانسته‌اند (ابن‌اثیر، ۲۳٥/۲٥؛ ابن‌طقطقی، ٤۰۸). ظاهرا دوره طولانی ولیعهدی مسترشد موجب شد تا برای خلافت آزموده شود. مسترشد با صراحت نارضایتی خود را از سلجوقیان چنین اعلام کرد که «ما امورمان را به آل‌سلجوق سپردیم، ولی آنها به ما ستم کردند» (نظامی عروضی، ۳۰). آمال خلیفه در عناد با سلجوقیان را از شعر شاعر او می‌توان دریافت. هنگامی که خلیفه قصد حمله به والی سلجوقیان در تکریت را داشت، شاعری چنین سرود که هدف نهایی، شهر کوچک تکریت نیست بلکه می‌خواهیم در آینده ترمذ را از سلطان سنجر بستانیم (بنداری، ۲۱۱).

اقدامات مسترشد بر چهار محور استوار بود. محور اول، افزایش مقبولیت عباسیان در نزد رعایا بود. وی در اولین سال خلافت، تلاش کرد تا با مردم‌داری، مقبولیت خود را در میان اهالی عراق افزایش دهد؛ جلوگیری از اجحاف به فرودستان، تسهیل حج‌گذاری اهل عراق و مقابله با نابسامانی‌هایی که عیاران در بغداد پدید می‌آوردند از جمله این اقدامات بود (ابن‌اثیر، ۲٥۹/۲٤–۲٦۱). پژوهشگران، بر نقش حمایت‌های مردمی در مواجهه خلیفه با سلجوقیان تأکید کرده‌اند (حتامله، ۲۷۰؛ مصطاف، ۲٥۲). منابع متقدم نیز از همراهی مردم با خلیفه گزارش‌هایی داده‌اند از جمله اینکه به هنگام خروج مسترشد از بغداد در پی حمله محمود، مردم آن چنان گریستند که محمود از رفتار خود ناخرسند شد (ابن‌اثیر، ۹۲/۲٥، ۹۳–۹٦).

محور دوم، تثبیت قدرت سیاسی و نظامی خلافت بود. مسترشد اندک زمانی پس از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

شروع خلافت، فرزندش ابوجعفر منصور ملقب به راشد را به ولیعهدی منصوب کرد (ابن‌اثیر، ٢٤٢/٢٤). استحکامات و دیوارهای بغداد را بازسازی کرد (همان، ٢٥٣/٢٥). همچنین هنگامی که مسترشد در ٥١٦ بر اثر الزام محمود سلجوقی، مجبور به پذیرش وزارت نظام الملک ابونصراحمد برادر وزیر محمود شد، بلافاصله بعد از اعدام وزیر محمود، او نیز در ٥١٨ برادر وزیر را از وزارت خود خلع کرد (ابن‌اثیر، ٢٨/٢٥، ٥١؛ ابن خلدون، ٧٧٦/٢)؛ باسورث («تاریخ ایران...»، ١٢٤/٥) با اشاره به این گونه اقدامات خلیفه، این اعمال را نشان دهنده اعتماد به نفس رو به افزایش او دانسته است.

محور سوم، که می‌توان در اقدامات مسترشد رؤیت کرد، حضور در عرصه نظامی بود. باسورث («تاریخ ایران...»، ١٢٩/٥)، مسترشد را خلیفه‌ای ارزیابی می‌کند که ایام خلافتش پر از فعالیت‌های سیاسی و نظامی بود. اولین اقدام نظامی مسترشد، خروج از بغداد در ٥١٧ برای جنگ با دبیس مزیدی (حک. ٥٠١–٥٢٩) بود. پناه دادن برادر ناراضی خلیفه توسط دبیس و هم‌پیمانی با سلجوقیان علیه خلیفه، موجب حمله مسترشد شد. به نوشته ابن‌اثیر (٤١/٢٥)، هنگامی که خلیفه شدت جنگ را دید، با شمشیر و تکبیرگویان به میدان رفت. حضور خلیفه در صحنه نبرد و شکست سنگین دبیس، نشان داد که مسترشد سودایی دیگر دارد. مدتی بعد در ٥٢٠ هنگامی که محمود سلجوقی قصد ورود به بغداد را داشت، خلیفه که نتوانست سلطان را منصرف سازد، به اقدام نظامی دست زد. اگرچه خلیفه متحمل شکست شد ولی ظاهرا توانست آن گونه عرصه را بر سلطان تنگ کند که او اندک مدتی بعد، در ٥٢١ بغداد را به بهانه بیماری، ترک کرد (ظهیری، ٥٣؛ ابن‌اثیر، ٩٣/٢٥–٩٨). محمود که شاهد توانمندی خلیفه شده بود، در ٥٢٣ تلاش کرد تا میانه خود را با خلیفه بهبود بخشد ولی ظاهرا موفق نشد (ابن‌اثیر، ١٢٥/٢٥). در هر حال عمر محمود وفا نکرد. داودبن‌محمود و طغرل‌بن‌محمد نیز به دلیل کوتاهی دوره حکمرانی یا ناتوانی نتوانستند برای خلیفه مشکل ایجاد کنند.

محور چهارم، تفرقه میان مدعیان قدرت سلجوقی بود. این اختلافات برای مسترشد، بستری برای اعمال سیاست تفرقه فراهم آورد. مسترشد تلاش داشت تا با کمک یکی، از دیگری رهایی یابد (حتامله، ٢٧٠). از جمله در ٥١٣ هنگامی که محمود از سنجر شکست

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

خورد، مسترشد زیرکانه، در بغداد به نام سنجر خطبه خواند (ابـن‌اثیـر، ۱۵۳/۲٤–۱۵۷). خلیفه قبول قدرت یک سلطان در دور دست را بر سلطان محمود که در مجاورت او بود، ترجیح داده بود. اقدامات مسترشد برای افزایش اختلافات مدعیان قابل توجه اسـت. در سال ٥۲٦ نماینده داود در بغداد حاضر شد و تلاش کرد تا تأییدیه خلافت را برای مدعی مخدوم خود کسب کند. سلجوقشاه مدعی دیگر نیز، سپاهی را به بغداد گسیل داشته بود. مسعود نیز مترصد حمله به بغداد بود. مسترشد پیکی به نزد سنجر فرسـتاد و نظـر او را خواست که کدامیک را تأیید کند. خلیفه با زیرکی در انتهای پیام، شایسته دانسته بود که خطبه به نام سنجر خوانده شود. پیشنهادی که برای سنجر خوشایند بود ولی اختلافـات درون خاندانی را تشدید می‌کـرد (ابـن‌اثیـر، ١٦٦/٢٥). همچنـین خلیفـه بـرای تشـدید اختلافات، گاه به یکی از طرفین، کمک نظـامی مـی‌کـرد. از جملـه در همـین رویـداد، سلجوقشاه را علیه مسعود یاری رساند (ابن‌اثیر، ١٦٦/٢٥؛ حسـینی، ۱۳۳– ۱۳٤). نمونـه دیگر، مسترشد در ٥۲۹، مسعودبن‌محمد را که مدعی سلطنت بود، در بغداد پناه داد و او را علیه برادرش طغرل به مجادله تحریک کرد و وعده داد که در جنـگ او را همراهـی می‌کند (ابن‌اثیر، ۲۲۱/۲٥). با این حال رابطه خلیفه و مسعود برای مدت طولانی بر مدار دوستی نماند. ظاهرا مسترشد که افزایش توانمندی مسعود را دیده بود، این امر را مغایر با برنامه‌های خود یافت و نام مسعود را از خطبه انداخت و قصد کرد تـا عـراق عجـم و خراسان را تصرف کند (ظهیری، ٥٦). در نهایت، رویارویی نظامی مسترشد و مسعود در ٥۲۹ به شکست خلیفه منجر شد. گفته شد که مدتی بعد خلیفه توسط باطنیـان بـه قتـل رسید (ابن‌جوزی، ۲۹۹/۱۷؛ بنداری، ۲۱۲). گرچه ظهیری (٥٦) منبع وابسته به سلجوقیان، تلاش دارد مسعود را در این رویداد «محزون» نشان دهد ولی منابع همسو بـا خلافـت، مسعود را مسبب این رویداد می‌دانند (ابن‌اثیر، ١٠٦/٢٥–١٠٧؛ ابن‌طقطقی، ٤٠٥). برخـی منابع نیز، ریشه درگیری بین خلیفه و مسعود را دشمنی یرنقش، شحنه سـابق بغـداد بـا مسعود و تحریک خلیفه توسط او گزارش می‌کنند (حسینی، ۱۹۹؛ بنداری، ۲۲۰).

پس از مسترشد فرزندش راشد با نظر مساعد مسعود به خلافت رسید. راشـد همـان رویه پدر را ادامه داد. او تلاش کرد تا دیوار بغداد را ترمیم کند (ابن‌اثیـر، ۲۵۷/۲٥). بـه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

نظر می‌رسد رفتار راشد نشان داد که مسعود در انتخاب خـود اشـتباه کـرده اسـت. وی مسعود را به بغداد راه نداد و خطبه به نام داود، رقیب مسعود خوانده شـد. گرچـه داود نیز دستور خرابی دیوار بغداد را داد. پس از او نیز، مسعود که به اشتباه خود در انتخاب خلیفه جدید پی برده بود، با دشواری موفق به خلع راشد شد و مقتفـی را بـه جـای او نشاند (ابن‌اثیر، ۲۵٤/۲۵–۲٦۸؛ حسینی، ۱٤۱،۱٤۰). گفته شده یکی از ملاحده، راشـد را کشت (راوندی، ۲۲۹). کوتاهی دوره راشد، امکان ارزیابی شخصیت او را به ما نمی‌دهد اما این رویداد نشانگر استمرار رویه مسترشد در دوره راشد است.

مقتفی نیز روحیه دو خلیفه پیشین به خصوص مسترشد را داشت. ابن‌اثیـر (۷۱/۲۷–۷۲) او را فردی شجاع و دلاور توصیف کرده که شخصاً به جنگ می‌رفته و از روزگـار مستظهر– به استثنای معتضد– او را نخستین خلیفه‌ای دانسته که تحت نفـوذ غلامـان و سرداران نبوده است. ابن اثیر همچنین او را اولین خلیفه‌ای دانسته کـه پـس از آل‌بویـه، منفردا بر عراق حکمرانی کرد (نیز نک. ابن خلدون، ۸۰۸/۲). گزارش ابن‌طقطقی (٤۱۷) نیز وجه متفاوت مقتفی را جنگ‌های او با سـلاطین ایـران و پیـروزی او در همـه ایـن جنگ‌ها می‌داند. باسورث («تاریخ ایران...»، ۱۲۹/۵) او را خلیفـه‌ای ارزیـابی کـرده کـه علاوه‌بر پیشوایی مذهبی، نشان داد که جنگاوری کارآمد و نیرومند نیز هست.

مقتفی در آغاز خلافت، سپاهی از غلامان رومی و ارمنی با نام «غلامان خیلیه» تشکیل داد. به نظر می‌رسد مقتفی دوراندیشانه از استخدام ترکان در سپاه پرهیز کرد؛ زیرا آنان را قابل اعتماد نمی‌دانست. ظاهرا آینده نگری مقتفی که در تدارک رویارویی با سپاهیان ترک سلجوقی بود، او را وادار به اتخاذ این تصمیم ساخت. وی همچنین دیوار بغداد را ترمیم کرد و افزون‌بر آن خندقی نیز به دور آن حفر کرد. خلیفه همچنین شبکه‌ای از جاسوسان و خبر رسانان تشکیل داد (بنداری، ۲۸۲؛ ابن‌اثیر، ۷۱/۲۷). به منظور افزایش مقبولیت، وی نیز همچون مسترشد، برای برقراری امنیت مردم عراق تلاش کرد. مقابله با اعمال خلاف مصالح عمومی مردم، از جمله این اقدامات بود (ابن‌طقطقی، ٤۱۷).

با این همه، مقتفی در رسیدن به خلافت، خود را وامدار مسعود می‌دانست. همچنین به نظر می‌رسد کشته شدن دو خلیفه پیشین توسط مسعود، هشداری برای مقتفی بود. از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

سوی دیگر مسعود در چند سال اول، قدرت خلافت را قبضه کرده بود (ابن‌اثیر، ۱۱۵/۲۶، ۱۱۶؛ حسینی، ۱۵۵، ۱۵۶). مسعود بر کار مقتفی نظارت بسیار داشت و نیز نگران بود که گزندی از خلیفه به او نرسد (ابن‌طقطقی، ٤١٨)؛ به همین دلیل، خواهر خود را به ازدواج خلیفه درآورد (ابن‌جوزی، ۳۲۲/۱۷). به نوشته خواندمیر (۳۲۲/۲) با این ازدواج، «مسعود جمیع مهام ... را از پیش خود گرفته، المقتفی را در هیچ کار دخل نداد». با این حال از گزارش‌های موجود استنباط می‌شود که در رویدادهای بعدی فرصت‌هایی برای مقتفی به دست آمده بود. در ۵۳۲ میان مسعود و داود جنگی در گرفت؛ از سویی دیگر دو مدعی دیگر سلطنت یعنی محمدبن محمود و سلیمان بر ضد مسعود شورش کردند. در شرق نیز سنجر گرفتار عهد شکنی‌های آتسز بود و عملا چشم به غرب نداشت. درگیری قراسنقر حاکم آذربایجان با مسعود نیز وارد یک دور جدید شده بود (ابن‌اثیر، ٤٥/٢٦). ظاهرا خلیفه حتی برای کشتن سلطان نیز برنامه‌ریزی داشت. به گزارش راوندی (۳۳۸)، عباس حاکم ری با مقتفی، در ٥٤١ متفق شده بود تا سلطان را هنگامی که برای نماز عید می‌آید به قتل برسانند. مسعود به دلیل بارندگی شدید در نماز حاضر نشد و هفته بعد سر از تن عباس جدا شد.

به هر رو، تا زمان حیات مسعود، مقتفی نتوانست اقدام بارزی انجام دهد و تنها پس از مرگ مسعود، از محدودیت‌های پیشین رهایی یافت و به تعبیر منابع، «رواجی در کار خلافت پیدا شد» (خواندمیر، ۳۲۲/۲؛ حمدالله مستوفی، ۳۵۸). مقتفی تمام عراق را تصرف کرد. قلمرو خلیفه از کوفه تا حلوان و از تکریت تا عبادان گسترش یافت. او اقطاعات امرا و حتی اقطاعات سلطان را به مقطعان خود یا وزیرش واگذار کرد (بنداری، ۲۸۱). مقطعان سلجوقی، نزد سلطان رفتند تا سلطان را وادار به جنگ با خلیفه کنند. سلطان محمدبن محمود مقابله با خلیفه را شوم دانست و دوراندیشانه از آنان خواست که با خلیفه درگیر نشوند؛ گرچه آنان برای توصیه سلطان، شنونده خوبی نبودند (بنداری، ۲۸۳؛ ابن‌اثیر، ۸۰/۲٦–۸۱).

مقتفی بلافاصله پس از مرگ مسعود، شحنه او به نام مسعود بلالی را از بغداد بیرون کرد و دارایی‌های سلطان را تصاحب کرد (بنداری، ٢٨٤). استقرار بلالی در تکریت،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

زمینه‌ساز اقدام نظامی مقتفی شد. خلیفه به دلیل نافرمانی مسعودبلالی کـه اکنـون والـی سلجوقی تکریت بود، شخصا به آنجا لشکر کشید. وی پس از یک نبرد سخت، موفق به تصرف شهر و محاصره قلعه آن شد. بلالی که از یاری محمد ناامیـد شـده بـود، ملـک ارسلان‌بن‌طغرل یکی از شاهزادگان سلجوقی را که در تکریت، زندانی بـود آزاد کـرد و او را سلطان خواند و به نام او به بغداد حمله کرد. خلیفه در نبردی که موسوم بـه نبـرد «بکمزا» است، در ٥٤٩، شکست سنگینی بر سلجوقیان و متحدانش وارد کرد (ابـن‌اثیـر، ٢٨٢/٢٦–٢٧٦؛ بنداری، ٢٨٥). خلیفه در ٥٥٠، در محاصره شهر دقوقا و بار دیگـر علیـه امیر شمله در خوزستان، لشکریان خود را مجددا آزمود (ابن‌اثیر، ٢٨٨/٢٦؛ ابـن‌جـوزی، ١٠١/١٨). مقتفی در رویدادهای بعدی نشان داد که حداقل این توانایی را یافته است که از عراق به شخصه دفاع کند.

به گزارش ابن‌جوزی (١٠٢/١٨، ١٠٦)، سلیمان سلجوقی که در ٥٥٠ مدعی سـلطنت بود، به صورت «میهمان» وارد بغداد شد و از خلیفه «استدعاء» کرد تا بـه نـام او خطبـه بخوانند. سلیمان قسم یاد کرد که هیچ چشم داشتی به عراق ندارد و صرفا آنچه را که از خراسان متصرف شود به او تعلق داشته باشد. خلیفه نیز نـام او را در خطبـه یـاد کـرد. همان گونه که باسورث («تاریخ ایران...»، ١٧٤/٥) نیز اشاره دارد به نظـر مـی‌رسـد ایـن اقدام خلیفه در راستای افزایش چالش‌های درونی سلجوقیان بود. در هر حـال سـلیمان موفقیتی در برابر محمد به دست نیاورد. در ٥٥١ محمد از مقتفی خواست تا به نام او در بغداد خطبه خوانده شود، خلیفه به صراحت این خواسته را رد کرد و برای سلطان راهی جز حمله به بغداد نماند. این جنگ که منابع از شدت آن یاد می‌کنند، با شکست سلطان پایان یافت (بنـداری، ١٩٧،١٩٨؛ حسـینی، ١٥٩، ١٦٠). بـه نظـر مـی‌رسـد نتیجـه ایـن رویارویی بیش از هرچیز به تضعیف سلطنت و افزایش اقتدار خلافت منجر شد. پس از این، سلاطین اقدامی جدی برای ورود به بغداد انجام ندادند. ملکشاه‌بن‌محمـود در ٥٥٣ در حالی که با شکست دادن امیر شمله تا مرزهـای عـراق پـیش رفتـه بـود (ابـن‌اثیـر، ٤١/٢٧)، ترجیح داد از رویارویی با مقتفی پرهیز کند. استنباط می‌شود کـه از ایـن پـس خلافت توانست بسترهای لازم را برای تعمیق جایگاه سیاسـی و نظـامی خـود فـراهم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

سازد. رویارویی‌های پس از این، رویه متفاوت با روال پیشین داشت، همچنانکه در ٥٥٤ که امیر سنقر همدانی قصد بغداد را کرده بود، خلیفه به تن خویش عازم نبرد شد و او را متواری ساخت (همان، ۵۹/۲۷). سلیمان‌بن‌محمد نیز نتوانست در تحدید قدرت مقتفی اقدامی انجام دهد. سلیمان برای کسب مشروعیت سیاسی و امنیت خود و از سر اطاعت، روی به بغداد آورد. او در تشریفات ورود به دربار، ناچار شد سنگ ورودی آستانه درگاه خلافت را بوسه زند. به نوشته منابع، تا آن زمان هیچ یک از سلاطین دیلمی و سلجوقی، این درگاه را نبوسیده بود (بنداری، ۲۸۹).

مقتفی در ۵۵۵ در حالی درگذشت که توانست جایگاه سیاسی خلافت عباسیان را احیا کند و بستری را برای افزایش این جایگاه در سال‌های آینده و به خصوص در زمان ناصر فراهم کند.

نتیجه

تعاملات نهاد سلطنت و خلافت در دوره سلجوقی تا پایان حکومت ملکشاه بر پایه تقسیم حیطه‌های دینی و دنیوی بود. این روال پس از آن، به تدریج دستخوش تغییر شد. فرایند این دگرگونی، معاصر با دوره مستظهر تا ناصر است. در میان این خلفا، سهم دو خلیفه مسترشد و مقتفی بسیار بارز است. در حقیقت بازیابی قدرت سیاسی و نظامی دوره ناصر مرهون شرایطی است که در دوره این دو خلیفه بروز کرد. طولانی بودن دوره خلافت مسترشد و مقتفی، توانمندی سیاسی و نظامی این دو خلیفه، ثبات سیاسی در خاندان عباسی و در مقابل، تزلزل جایگاه سیاسی خاندان سلجوقی از جمله عوامل مؤثر بر احیای قدرت سیاسی و نظامی عباسیان در آن دوره است. در این میان نقش قدرت‌های سوم حائز اهمیت است. این قدرت‌های سیاسی و نظامی را در دو دسته می‌توان بررسی کرد. گروهی مانند فاطمیان که معارض با خلافت بودند، در آن زمان نتوانستند نقش خود را در تهدید خلافت ایفا کنند. گروهی دیگر مانند خوارزمشاهیان و غزها که معارض با سلجوقیان بودند در آن زمان توانستند به عنوان نیروی پیشران، توان سلجوقیان را به تحلیل برده و محدود کنند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
- ابن‌اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، علمی، ۱۳۷۱ش.
- ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
- ابن‌طقطقی، محمدبن‌علی‌طباطبا، تاریخ فخری در آداب ملک داری دولت اسلامی، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی وفرهنگی، ۱۳۶۰ش.
- باسورث، کلیفورد ادموند، «برآمدن سلجوقیان»، سلجوقیان، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۹۰ش.
- _____، «تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان»، تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ش.
- بنداری اصفهانی، فتح‌بن‌علی، زبدة النصره و نخبة العصره، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ش.
- حتامله، عبدالکریم عبده، «دور الخلیفه المسترشد بالله فی مواجهة نفوذ السلاجقه (۵۱۲ - ۵۲۹ ق/۱۱۱۸ - ۱۱۳۵م)»، جامعة ام‌القری، ش ۱۷ (الجزء الثانی)، ۱۴۱۹ق.
- حسینی، صدرالدین ابو الحسن علی بن ناصر، زبده التواریخ، تصحیح محمد نورالدین، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری و حیدری، ۱۳۳۶ش.
- خسروبیگی، هوشنگ و همکاران، «روابط اتابکان آذربایجان و گرجی‌ها در دوره شمس‌الدین ایلدگز»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص۷۱-۸۸.
- خسروبیگی، هوشنگ، «زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و توسعه قدرت نظامی خوارزمشاهیان»، تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی، ش۱۳، زمستان ۱۳۹۱ و بهار ۱۳۹۲، ص۸۷-۱۰۶. **DOR: 20.1001.1.20087357.1392.6.1.3.9**
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، حبیب السیر فی اخبارافراد بشر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۳ش.
- دردی کریمی، آنا، «روابط سلجوقیان با خلافت عباسی: با تأکید بر دوران سلطان مسعود سلجوقی»، رشد آموزش تاریخ، ش ۳۵، تابستان ۱۳۸۸ش، ص۲۹-۳۵.
- راوندی، محمدبن علی، راحة الصدور وآیة السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، کتاب

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]

ایران، ۱۳۶۳ش.
– شبانکاره‌ای، محمدبن علی، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
– طقوش، محمدسهیل، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، پژوهشگاه حوزه ودانشگاه، ۱۳۹۳ش.
– ظهیری نیشابوری، سلجوقنامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۲ش.
– آلوسی، محی‌الدین عادل، «الخلیفه المسترشد بالله العباسی»، استاذ، ش۱، ۱۹۷۷، ص۴۹۵-۵۱۴.
– مرسلپور، محسن و مهدی اسدی، «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق»، مطالعات تاریخ اسلام، ش۱۵، ۱۳۹۱ش، ص۱۶۷-۱۸۴. **DOR: 20.1001.1.22286713.1391.4.15.7.1**
– مصطاف، ثامر نعمان، «إجراءات المسترشد بالله لإضعاف حکم السلاجقه وأثرها علی الخلافه العباسیه (۵۲۹-۵۱۲ هـ/۱۱۱۸-۱۱۳۴ م)»، آداب ذی‌قار، ش۳۴، ۲۰۲۱.
– مضعان محارب عیال‌سلمان، حمود، «علاقة الخلیفة المسترشد بالله بالسلطنة السلجوقیه (۵۱۲ - ۵۲۹ هـ / ۱۱۱۹ / ۱۱۳۵م)»، بحرین، دانشگاه علوم تطبیقی (ASU)، ۲۰۱۰.
– میری، وجیهه و همکاران، «علل و زمینه‌های سیاسی و مذهبی انحطاط فاطمیان»، مطالعات تاریخی جهان اسلام، س ۶، ش ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص۸۹-۱۱۰.
– نظامی عروضی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۳۹ش.
– وطواط، رشیدالدین، نامه‌های رشیدالدین، تصحیح قاسم تویسرکانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-10]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.45.67]